

## درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/11/28

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح/نکاح منقطع/حکم ششم از احکام هشتگانه

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در متن شرایع، نکاح منقطع را در دو بخش تبیین کردند: بخش اول بیان عناصر محوری نکاح بود که عقد قولی بود، بیان «محل» بود؛ یعنی زوج و زوجه، مهر و مدت. بخش دوم احکام هشتگانه‌ای است که پنج حکم از این احکام را گذراندند؛ [1] الآن به حکم ششم رسیدیم. فرمودند: «الأساس لا يقع بها طلاق و تبين بانقضاء المدة و لا يقع بها إيلاء و لا لعان على الظاهر و في الطهار تردد اظهره انه يقع». [2] طلاق از مختصات عقد دائم است، در عقد انقطاعی طلاق نیست و برای انفصال زوج و زوجه از یکدیگر چند راه است که راه روشن آن همان انقضاء مدت است. پس طلاق در عقد انقطاعی نیست، چه اینکه ایلاء و لعان هم نیست. آیا ظهار در عقد انقطاعی راه دارد یا نه؟ فرمودند: «فیه تردد»، اظهر آن این است که این واقع می‌شود.

عصاره حکم ششم این است که اگر چنانچه ما یک حکمی داشتیم برای نکاح «بالقول المطلق» بود، آن در هر سه قسم جاری بود؛ چه نکاح دائم، چه نکاح منقطع، چه ملک یمین، آن هم زوجه است، «الا ما خرج بالدلیل»؛ اما اگر ما یک حکم مشترکی برای نکاح «بما انه نکاح» نداشتیم، باید ببینیم این اصناف سه‌گانه احکام آنها چیست؟ طلاق یک تعبد شرعی است که فقط در نکاح دائم تصویر دارد، در نکاح منقطع یا ملک یمین طلاق نیست. اگر نکاح، دائم بود؛ نه مدت آن با هبه بخشیده می‌شود و نه با ابراء، چون در ذمه کسی چیزی نیست، این عین خارجی است که ملک دائم او شد؛ ذمه مشغول نیست تا اینکه انسان ذمه را ابراء کند. و اگر این نکاح، این ملکیت که دائمی بود بخواهد منفسخ شود یا به انفساخ است؛ نظیر ارتداد در امه، یا به فسخ «باحد العيوب الموجبة للفسخ» است، یا به اقاله است، وگرنه خود بخود این عقد یعنی بیع، دائم است.

اما در اجاره همین که مدت منقضی شد طبعاً خودش منقضی خواهد بود. نکاح دائم شبیه عقد بیع است که به هیچ وجه برطرف نمی‌شود، مگر به انفساخ یعنی ارتداد یا به فسخ «باحد عيوب». در بیع مسئله اقاله مطرح است؛ ولی در این جا سخن از اقاله نیست، یا فسخ «باحد العيوب» است یا انفساخ یعنی ارتداد. اگر بخواهند فاصله بگیرند تنها راه آن طلاق است. طلاق یک تعبد خاصی است در نکاح دائم؛ این اساس کار است. اما حالا ایلاء می‌شود یا نه؟ این را هم قرآن باید مشخص کند و هم حدود و خصوصیات آن به وسیله روایات مشخص شود.

از مختصات عقد دائم این است که ارث دارد، نکاح دارد، طلاق دارد و زوجه حق استمتاع دارد؛ لذا ایلاء در عقد دائم مطرح است، در نکاح منقطع ایلاء مطرح نیست، چون زوجه حق استمتاع ندارد. اگر این چنین شد، ایلاء مخصوص نکاح دائم خواهد بود طلاق مخصوص آن خواهد بود، ارث مخصوص آن خواهد بود؛ در نکاح منقطع نه طلاق هست و نه

ایلاء. در جریان طلاق تا حدودی متفق اند که طلاق در نکاح منقطع نیست؛ اما درباره ایلاء چون بعضی نظر دادند که ممکن است زوجه محروم شود و با ایلاء آسیب ببیند، این را مطرح کردند، و روایات وارد شده است که در نکاح منقطع ایلاء نیست؛ لذا الآن باید دوتا کار کنیم: یکی اینکه طلاق مخصوص عقد دائم است، در عقد منقطع طلاق نیست. دوم اینکه ایلاء هم در نکاح منقطع راه ندارد، در نکاح دائم راه دارد آن هم شرایط خاص خودش را دارد. اما اینکه فقها برای آنها مسلم است که طلاق در عقد دائم است، در نکاح منقطع طلاق نیست و همچنین ایلاء مخصوص نکاح دائم است در نکاح منقطع راه ندارد؛ اصل آن آیه است، بعد روایات هم شارح این آیه خواهد بود.

**آیه‌ای که در سوره مبارکه «بقره» آمده است از آن دو استفاده کردند: یکی اینکه در عقد انقطاعی طلاق نیست؛ دوم اینکه در عقد انقطاعی ایلاء نیست، چرا؟ چون از آیات برمی‌آید که طلاق مخصوص عقد دائم است. در سوره مبارکه «بقره» آیه 226 به این صورت است: ﴿الَّذِينَ يُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرِيضَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ﴾ [3]؛ ایلاء این است که مرد برای اینکه به زن ضرر برساند و حق او را تضییع کند، سوگند یاد کند که با او آمیزش نکند ابداً یا بیش از چهارماه؛ چون تا چهارماه حق زوج است و زوجه حقی ندارد، بیش از چهارماه حق زوجه است که او می‌تواند مطالبه کند. -**

**مستحضرید سوگند در شریعت اسلام فقط به ذات اقدس الهی است، به «الله» باید سوگند یاد کند. ممکن است اسامی ائمه (علیهم‌السلام) در مسئله مس کردن و مانند آن طهارت لازم باشد یا طهارت از حدث اکبر لازم باشد؛ اما در مسئله سوگند فقط نام مبارک «الله» است که مورد قسم است؛ چه در محاکم، چه در ایلاء و چه در موارد دیگر. اگر سوگند یاد کرد به نام مبارک «الله» که با این زن آمیزش نکند ابداً «او اکثر من اربعة اشهر»، این زن تا چهار ماه می‌تواند صبر کند، بعد از چهار ماه حق مسلم او دارد تضییع می‌شود، این زن می‌تواند به محکمه مراجعه کند و محکمه اسلام مرد را می‌خواند توضیح می‌خواهد و او را وادار می‌کند به «احد الامرین»: «یا آمیزش که برگردد به زندگی، یا طلاق؛ این قدرت محکمه است. آیا ایلاء در نکاح منقطع هست یا نه؟ این نیست به دلیل اینکه زوجه حق آمیزش ندارد تا اگر چنانچه مرد ترک کرد آسیبی به حق او برساند، عالماً عامداً هم می‌تواند این کار را بکند دیگر نیازی به سوگند نیست. حالا بر فرض سوگند هم یاد کرد اثر ایلاء بار نیست، چون ترک حق و تضییع حقی نیست، چرا؟ برای اینکه در قرآن کریم آمده است اگر مردی زن خود را ایلاء کرد، در صورتی که برنگردد به زندگی‌اش، باید طلاق بدهد و چون طلاق مخصوص نکاح دائم است، پس معلوم می‌شود که در نکاح منقطع ایلاء نیست. آیه 226 سوره مبارکه «بقره» این است: ﴿الَّذِينَ يُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرِيضَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ﴾ تا چهار ماه باید صبر کند، «فإن فاءو»؛ اگر این شوهرها با آمیزش به زندگی برگشتند، «فإن الله غفورٌ رحيمٌ»، حالا سوگند یاد کردند راهی هم برای مغفرت هست. اما ﴿وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ﴾؛ اگر قصد طلاق دارند، «فإن الله سمیعٌ علیمٌ»؛ طلاق بدهند. طلاق برای نکاح دائم است، و اگر طلاق برای نکاح دائم است، پس معلوم می‌شود که ایلاء در نکاح دائم است؛ چون در نکاح منقطع طلاق نیست.**

**«فها هنا قرینتان:» قرینه اولی در آیه قبل است، قرینه دوم در آیه بعد. قرینه اولی در آیه قبل است، برای اینکه دارد تا چهار ماه باید صبر کند؛ این صبر چهارماه برای عقد دائم است، چون در عقد منقطع زن حق استمتاع ندارد تا بگوید چهار ماه هم می‌توانم صبر کنم، بعد از چهارماه واجب است!**

پس در آیه اولی قرینه است که منظور نکاح دائم است نه نکاح منقطع. در آیه دوم هم که دارد: ﴿وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ﴾، قرینه است بر اینکه ایلاء در نکاح دائم است نه در نکاح منقطع، چون در نکاح منقطع طلاق در کار نیست.

نمونه اینکه گاهی از «احد الامرین» به امر دیگر پی می‌برند این است که اگر گفتند مثلاً ارث است، معلوم می‌شود که نکاح دائم است. اگر گفتند این نکاح، نکاح دائم است، معلوم می‌شود که با طلاق باید از بین برود. اگر گفتند با طلاق از بین می‌رود، معلوم می‌شود که نکاح، نکاح دائم است. این تلازمی که بین طلاق و نکاح دائم است یا طلاق و نکاح دائم و ارث و مانند آن است؛ معلوم می‌شود که ارث در غیر نکاح دائم نیست، طلاق در غیر نکاح دائم نیست و از همین راه پی بردند به اینکه محلل باید نکاح دائم داشته باشد. اگر کسی همسرش را سه بار طلاق داد، این زن برای او محرم است **«حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ»** [4]، این نکاح اعم است از نکاح منقطع و نکاح دائم. آیا نکاح منقطع برای تحلیل کافی است؟ نه، چرا؟ چون همین آیه‌ای که دارد زنی که مطلقه است «ثلاثه»، بر زوج حرام است **«حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ»**، دارد اگر این زوج بیگانه که الآن با او ازدواج کرد **«فَإِنْ طَلَّقَهَا»**، معلوم می‌شود محلل باید عقد دائم کند. در همان سوره مبارکه «بقره» آیه 229 به بعد این است، فرمود: **«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِنْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»** طلاق که می‌شود دوباره برگردد، دو بار طلاق هست؛ درباره طلاق سوم، نیاز به محلل است. **«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِنْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»** اگر می‌خواهد آبرومندانه زندگی کند و اگر هم می‌خواهد آبرومندانه طلاق بدهد، با فشار نباشد. **«وَلَا يَجْلُزُكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْنَاهُمْ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُعِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُعِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»**؛ حکم تکلیفی این فدیہ گرفتن و حکم وضعی این فدیہ دادن را در این اثنا ذکر کرد. حالا در آیه بعد می‌رسیم به طلاق سوم. پس در آیه 229 فرمود: **«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ»** [5]، این تمام شد؛ یعنی دو بار طلاق بدهد. در آیه 230 طلاق سوم را ذکر می‌کند: **«فَإِنْ طَلَّقَهَا»**، پس آن دو طلاق بود، این طلاق سوم؛ **«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ»** در آیه 229 بود، **«فَإِنْ طَلَّقَهَا»** طلاق سوم است. طلاق سوم که شد این زن بر او حرام است **«حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ»**. **«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَجْزِلُهُ مِنْ بَعْدِهِ»**؛ بعد از طلاق سوم زن بر مرد حرام است، **«حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ»**؛ یک همسر دیگر باید بگیرد، شوهر کند. این نکاح اعم از نکاح دائم و منقطع است. آیا منظور این اعم است یا خصوص نکاح دائم است؟ فتوای علما این است که باید نکاح، نکاح دائم باشد، به چه دلیل صرف نظر از نصوص؟ به این دلیل فرمود: **«حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا»**، اگر این زوج دیگری؛ یعنی محلل این زن را طلاق داد، **«فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»**، بر این زن و شوهر حرجی نیست که به زندگی اولشان برگردند. پس معلوم می‌شود بعد از طلاق سوم این زن که شوهر کرد، این شوهر کردن او باید نکاح دائم باشد، چرا؟ چون دارد اگر این شوهر این زن را طلاق داد، و طلاق مخصوص نکاح دائم است.

پرسش: ...

پاسخ: طلاق اصطلاح خاصی است، اصطلاح کتاب و سنت است؛ مثل صلات، یک چیزی است که شارع مقدس آورده است؛ این نظیر اطلاق و مطلق و مطلق و مانند آن که نیست. اگر یک تعبد خاصی است، یک لفظ خاص می‌خواهد، عده خاص می‌خواهد، در ظاهر غیر واقعه باشد، این یک تعبد خاص است.

این **«فَإِنْ طَلَّقَهَا»**، **«وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ»** که در ایلاء وارد شده، نشان می‌دهد که ایلاء در نکاح دائم است؛ **«فَإِنْ طَلَّقَهَا»** که در محلل واقع شده، معلوم می‌شود که محلل باید به نکاح دائم همسری بگیرد. **«فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَجْزِلُهُ مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا»** این زوج بعدی، این محلل، **«فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ طَلَّ أَنْ يُعِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»**.

غرض این است که اگر گفتند ارث، معلوم می‌شود که نکاح، دائم است. اگر گفتند نکاح دائم، معلوم می‌شود ارث است. اگر گفتند طلاق، معلوم می‌شود نکاح، دائم. اگر گفتند نکاح دائم، معلوم می‌شود که با طلاق باید جدا شوند. اینها احکامی‌اند که لازم و ملزوم یکدیگرند؛ البته موضوع، نکاح دائم است و اینها احکام نکاح دائم هستند.

بنابراین به قرینه طلاقى که در آیه ایلاء واقع شده، در نکاح منقطع ایلاء نیست. حالا برسیم به سراغ روایاتی که همین مسئله را تأمین می‌کند.

در جریان نکاح منقطع که طلاق برنمی‌دارد چندتا روایت است، گرچه بعضی از آنها از صحت برخوردار نیست، ولی روایات صحیح است، یک؛ مورد اتفاق عمل اصحاب است، دو.

در وسائل، جلد بیست و یکم، روایت سوم باب هیجده این است: مرحوم کلینی [6] (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قُلْتُ كَيْفَ يَتَزَوَّجُ الْمُتَعَّةُ قَالَ يَقُولُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) « - چون هشام از حضرت نقل می‌کند - شوهر می‌گوید: «إِن تَزَوَّجْتُكَذَا وَكَذَا يَوْمًا»؛ این مدت، «يَكْذَا وَكَذَا دَرَمًا»؛ این مهر، «فَإِذَا مَضَتْ تِلْكَ الْأَيَّامُ كَانَ طَلَّاقًا فِي شَرْطِهَا»؛ طلاق او همین است که رها شود، این معنی لغوی طلاق است؛ یعنی رهاست، همین که مدت رها شد او آزاد است. «وَلَا عِدَّةَ لَهَا عَلَيْكَ» [7] که حالا شما همسر دیگر می‌خواهید بگیرید صبر کنید تا عده او منقضی شود و مانند آن، این‌طور نیست.

در باب چهل و سوم از ابواب «متعّه»؛ یعنی وسائل، جلد 21، صفحه 77، باب 43، این است که «بَابُ أَنَّ الْمُتَعَّةَ بِهَا تَبَيَّنُ بِانْقِضَاءِ الْمُدَّةِ»، یک؛ «وَرَبِّتُهَا»، دو؛ «وَلَا يَفْعُ بِهَا طَلَّاقٌ» [8]. دو راه دارد که این زن و شوهر از هم جدا شوند؛ یا انقضای مدت است، یا بخشیدن مدت. ابراء آسان‌تر از مسئله هبه است. روایت اولی که نقل می‌کند مرحوم کلینی [9] «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ غُرُوزٍ» - مشکل در «قاسم بن عروه» است. این «قاسم» مجهول است و طریق شیخ طوسی که چندتا طریق دارد نسبت به «قاسم»، این هم ضعیف است. عمده این است که طریق مرحوم صدوق به این «قاسم بن عروه» درست است. اگر مرحوم صدوق نقل می‌کرد محذوری نداشت - «عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» فرمود: «فِي الْمُتَعَّةِ» این «لَيْسَتْ مِنَ الْأَرْبَعِ»؛ مرد فقط چهار زن می‌تواند داشته باشد. عقد متعه از چهارتا حساب نمی‌شود، آن چهارتا برای دائم است. او جزء چهار زنی که مرد می‌تواند هم‌زمان با آنها ازدواج کند، او از آنها نیست، چون این برای آن عقد دائم است. «لَيْسَتْ مِنَ الْأَرْبَعِ»، چرا؟ برای اینکه «بِأَنَّهُ لَا طَلَّاقَ»؛ طلاق نمی‌تواند بدهد، «وَلَا تَرِثُوْهُ إِنَّمَا هِيَ مُسْتَأْخَرَةٌ». این مضمون، مفتی‌به همه اصحاب است؛ ارث نمی‌برد، طلاق ندارد، به منزله مستاجر است، با انقضای مدت از هم جدا می‌شوند، این احکام را دارد.

روایت بعدی مشکلی ندارد؛ «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِهِ فِي الْمُتَعَّةِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا انْقَضَى الْأَجَلُ بَانَ مِنْهُ بَغَيْرِ طَلَّاقٍ» [10] همین که مدت گذشت بینونت و جدایی حاصل می‌شود، طلاقى در کار نیست.

پس طلاق در نکاح منقطع نیست و چون طلاق نیست مسئله ایلاء هم نیست. حالا روایات فراوانی که مربوط به احکام ایلاء است که مراجعه بفرمایید؛ وسائل، جلد بیست و دوم، صفحه 340 «كِتَابُ الْأَيْلَاءِ وَ الْكَفَّارَاتِ أَنْوَاعُ الْأَيْلَاءِ»؛ ایلاء را معنا می‌کنند که چیست؟ سوگند می‌خورند به نام مبارک «الله» که بیش از اربعه باشد «لَا يُلْعِقُ الْأَيْلَاءُ إِلَّا بِاللَّهِ وَ أَسْمَائِهِ الْخَاصَّةِ». و اگر ایلاء کننده تا چهار ماه صبر کرد و آمیزش نکرد معصیت نکرد، چون تا چهار ماه حق مسلم اوست که می‌تواند این کار را نکند؛ حالا اگر چهار ماه گذشت و آمیزش نکرد، معصیت می‌کند.

در روایت اول باب سه مرحوم کلینی [11] دارد به اینکه «محمد بن مسلم» به امام باقر (سلام الله علیه) عرض می‌کند این که خدا فرمود: «وَ الْأَيْلُ إِذَا يَغْمَلُ» [12] که یک سوگند است، «وَ النَّجْمُ إِذَا هَوَى» [13]، اینها چیست؟ حضرت فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ أَنْ يُقَسِّمَ

مِنْ خَلْقِهِ بِمَا يَشَاءُ وَ لَيْسَ لَخَلْقِهِ أَنْ يَغْسِمُوا إِلَّا بِهِ»؛ [14] ذات اقدس الهی مجاز است که به هر چیزی بخواهد قَسَم بخورد؛ ولی خلق او فقط به «الله» باید قَسَم بخورند. یک بیان لطیفی سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیه) دارند که قَسَم ذات اقدس الهی به بیّنه است، نه در قبال بیّنه. قَسَم ما در محاکم و غیر محاکم در مقابل دلیل است؛ شخص اگر دلیل دارد که دلیل را ارائه می‌کند و اگر اهل بیّنه نیست سوگند یاد می‌کند، «الْبَيْئَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَ الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» [15] که سوگند در محاکم ما در مقابل بیّنه است؛ اما ذات اقدس الهی سوگند او به بیّنه یعنی به بیّنه است، خدا به دلیل قسم می‌خورد. هر جا می‌خواهد یک نکته‌ای را بیان کند، به دلیل آن نکته سوگند یاد می‌کند؛ مثلاً یک وقتی هوا تاریک است، انسان در جایی تاریکی هست و برای او ثابت شده است که حالا روز است، رفیقش از او سؤال می‌کند که آیا روز است یا نه؟ او می‌تواند سوگند یاد کند که مثلاً به قرآن قَسَم یا به کی قَسَم که الآن روز است! اما یک وقت است که کسی نابیناست و انسان در زیر آفتاب، آفتاب را نگاه می‌کند، این نابینا از این شخص سؤال می‌کند که روز است یا نه؟ این شخص می‌گوید به این آفتاب قَسَم که الآن روز است. او به دلیل یعنی به دلیل قَسَم خورده است، نه در قبال دلیل. تمام سوگندهای ذات اقدس الهی به دلیل است. به فلان شیء سوگند؛ یعنی اگر این را بررسی کنی در این راه به این نتیجه می‌رسی، به فلان شیء سوگند اگر آن را بررسی کنی در آن راه به این نتیجه می‌رسی؛ به دلیل قَسَم می‌خورد، نه در قبال دلیل. این‌جا امام باقر (سلام‌الله‌علیه) فرمود که «الله» می‌تواند به هر چیزی سوگند یاد کند. اصلاً شما نمی‌دانید که سوگند یعنی چه! او شما را دارد به دلیل هدایت می‌کند؛ اما غیر خدا حق ندارد به چیزی قسم بخورد، مگر به ذات اقدس الهی.

پس مُقسم به باید «الله» باشد، یک؛ مدت باید بیش از «اربعة اشهر» باشد، دو؛ چون برای نکاح دائم است؛ محور سوگند هم ترک حلف است اکثر ایام. اگر سوگند بخورد که من برای شما مثلاً لباس نمی‌گیرم یا فلان نمی‌گیرم، آن یک مطلب دیگری است، آن ترک نفقه است و مانند آن، این از سنخ ایلاء نیست.

پرسش: ...

پاسخ: مستحضرید که اینها قَسَم شرعی نیست. قَسَمی که شرع براساس آن حکم کند، حنث حلف داشته باشد، یک؛ در محکمه مورد پذیرش حاکم باشد، دو؛ این آثار شرعی بر آن نیست.

پرسش: ...

پاسخ: خیر، خیر یعنی خیر! چون در قانون اساسی وقتی که می‌خواست تنظیم بشود، برای حفظ قرآن این نکته آمده است؛ لذا چه رئیس جمهور، چه مجلسی‌ها، چه دستگاه قضایی، همه برابر قانون اساسی می‌گویند به «الله» در برابر قرآن قَسَم می‌خوریم که حرمت قرآن محفوظ بماند، یک؛ هیچ اثر فقهی هم بر او بار نباشد، دو. در برابر قرآن به «الله» قسم می‌خوریم.

پرسش: ...

پاسخ: اینکه جزء حکم شرعی که نیست؛ ممکن است برای تغلیظ این کار را بکنند. در زیارت «امین الله» در خیلی از اینها خدا را قسم می‌دهیم به حق ذوات قدسی که اینها را که پیش خدا مقرب هستند انجام می‌دهیم، نه اینکه

خدا را ملزم کنیم به اینها. این کتابچه چند صفحه‌ای به نام «قانون اساسی» خیلی کار شده است. آنها خیال می‌کردند که یک پیش‌نویسی دادند به خبرگان تدوین قانون اساسی، که اینها همین‌طور این را تصویب می‌کنند! بعد هم دولت موقت آنها گفتند که شما مثلاً ده روزه این را مرور کنید. تقریباً شصت هفتاد نفر بودند که چهل تا مجتهد مسلم داخل آنها بودند. - خدا غریق رحمت کند مرحوم آیت‌الله حائری را، حشر او با انبیا و اولیا! او جزء همین آقایانی بود که در مجلس خبرگان بود. یک نکته دقیقی ایشان گفتند که الآن یادگار ایشان در قانون اساسی است. - وقتی دادند به ما دیدند که نه، این‌طور نیست به افراد عادی بدهند و افراد عادی بگویند که این «آما و سلمنا» نیست، سه ماه این چهل مجتهد و آن سی نفر هم که به هر حال صاحب نظر بودند بررسی کردند تا اینکه این کتابچه را درست کردند. برخی از اینها درس می‌خواهد، خیال نکنید که یک کتاب آسانی است! در بعضی از قسمت‌ها خیلی جدی اصرار شده که مثلاً فلان نکته باشد نه فلان نکته. یک وقتی کسی آن زمانی که ما در شورای عالی قضایی بودیم - چون تدوین لایحه به عهده ما بود - آمده که من از دانشگاه هستم و یک سؤالی دارم، آمد و خودش را معرفی کرد که من سابقه تحصیلی حوزوی تا کفایه و مانند آن را دارم، استاد دانشگاه هستم و در دانشگاه درس می‌دهم. این لایحه‌ای که شما تنظیم کردید، این مثلاً این اشکال را دارد! گفتم این لایحه را باز کنید، باز کرد. گفتم همین که در دستتان است را بخوانید، این را خواند. گفتم این‌جا چه نوشته؟ گفت نوشته که اقرار در محکمه وقتی نافذ است که اقرار کننده بالغ و عاقل باشد، مجنون نباشد، خوابیده نباشد، مست نباشد. گفتم این فارسی است، از این ساده‌تر که ممکن نبود. گفت نه حاج آقا! گفتم هیچ فکر کردی که ما چرا مست را کنار خوابیده نوشتیم، کنار دیوانه نوشتیم؟ نگفتیم اگر نابالغ بود، اگر دیوانه بود، اگر مست بود، کافی نیست! گفتیم اگر دیوانه بود، اگر خوابیده بود، اگر مست بود. گفت حاج آقا! مگر فرق دارد؟! گفتم این خیلی فرق دارد! سکران و مست چون عقل ندارد اقرارش نافذ نیست یا چون قصد ندارد؟ این نکته دقیق جواهری است که صاحب جواهر به آن توجه کرده است. اقرار مست از جهت اینکه قصد ندارد نافذ نیست، نه از آن جهت عقل ندارد. او یک قدری فکر کرد و اجازه گرفت و رفت. خیلی کار شده تا این لوایح تنظیم شود! در همین قانون اساسی در آن‌جا سوگندی که هست که رئیس جمهور باید سوگند یاد کند، نماینده‌ها باید سوگند یاد کنند، رئیس قوه قضاییه باید سوگند یاد کند، چون قبلاً این بود که به قرآن قسم! قسم قرآنی حکم فقهی ندارد. این در قانون اساسی این‌طور بود که به قرآن قسم؛ اما برای اینکه عظمت قرآن محفوظ باشد، هیچ اثر فقهی ندارد که کسی به قرآن قسم بخورد. برای اینکه عظمت قرآن و جلال و شکوه قرآن حفظ شود، در قانون اساسی این‌چنین نوشته شده است: «من به «الله» در برابر قرآن قسم می‌خورم» همه‌شان همین‌طور است. این سوگند باید باشد، وگرنه اثر ندارد.

اما یادگار مرحوم آقای حائری که حشر او با انبیا و اولیا باشد! یک اصلی است در همین کلیات قانون اساسی، این یادگار ایشان است. ایشان آمدند پشت تریبون؛ چون قبل از مسئله ولایت فقیه یا سایر اصول، در اصل همین کلیات آمده که قوانین، مقررات، آیین‌نامه‌ها باید مطابق اسلام باشد. این در اصل چهارم آمده است. ایشان بزرگواری کردند آمدند پشت تریبون و فرمود: «الا و لابد» این را باید بگذارید، این را همه قبول کردند و گذاشتند، حتی در بازنگری قانون اساسی هم این جمله نورانی هست و آن جمله این است که این اصل بر جمیع اصول، بر جمیع قوانین، بر جمیع آیین‌نامه‌ها، بر جمیع مقررات حاکم است؛ مثل اینکه ایشان دارد کفایه تدریس می‌کند. شما کجا اصطلاح حکومت را می‌بینید، جز در رسائل و کفایه! نفرمود این مقدمه است، همان اصطلاح حوزوی را که پیام رسائل و کفایه است این را در آن‌جا آوردند، الآن هم هست که این اصل بر همه کارهای دولت و ملت



حاکم است، حکومت دارد. این می‌شود حکومت اسلامی.

غرض این است که سوگند به ائمه (علیهم‌السلام)، سوگند به این ذوات قدسی برای ما برکت است؛ اما اثر فقهی ندارد. خدا مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی را غریق رحمت کند که حشر او با انبیا و اولیا! - این را هم یک وقتی به عرضتان رساندیم که مرحوم آقای آملی بزرگ که ما اول تقریرات نویسی را از ایشان یاد گرفتیم، در تقریراتشان که مصباح الهدی فی شرح عروة الوثقی است، ایشان در تمام صفحات با همان پیرمردی مرقوم می‌فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب الزمان ادرکنی». ما وقتی چیزی می‌نویسیم، صفحه اول آن «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌نویسیم - یک جزوه تفسیری از مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی چاپ شده است که بخشی از سوره مبارکه «فاتحه» و یک مقداری هم از سوره «بقره» و اینهاست - متأسفانه یک جلد است - اول تا آخر این صفحات نام مبارک پنج تن است «الله، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین» در تمام صفحات. منتها الآن اگر در دسترس شما باشد ملاحظه بفرمایید این نوشته که «الله، م، ع، ف، ح، ح» تا آخر آن خلاصه کردند و این امانت را حفظ کردند. از اول تا آخر کتاب همین است، حالا این کجا و ماها کجا!

غرض این است که تمسک به این ذوات قدسی مخصوصاً این ایام فاطمیه و مانند آن، اینها همیشه بود. این فاطمیه که در پیش است؛ مثل فاطمیه قبلی شما بزرگواران وقتتان را دو قسم کنید: یک قسم درباره مصائب و روضه‌خوانی و گریه کردن که با خود این مصائب حقانیت غدیر و بطلان سقیفه روشن می‌شود؛ یک مقداری از وقتتان را هم تدریس خطبه فدکیه و سایر مسائل علمی ایشان بگذرانید. در همین جریان مصیبت و عزا و مانند آن؛ مسائل غیبی و علوم غیبی اینها و کرامت‌های غیبی اینها مطرح است، تنها مظلومیت اینها مطرح نیست. مرحوم مفید (رضوان الله تعالی علیه) می‌گوید وقتی وجود مبارک صدیقه کبری (سلام‌الله‌علیها) گفت: «خَلَوُ ابْنِ عَمِي او لا کشف راسی بالداء»، خیلی‌ها گفتند که ستون‌های مسجد علامت لرزه را دید. ایشان نقل می‌کند که وجود مبارک حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) به سلمان فرمود که سلمان! برو بگو آرام باشد «فَإِنِّي أَرَى جَنَّتِي الْمَدِينَةَ تُكْفَنُ»؛ من می‌بینم دو طرف مدینه دارد می‌لرزد. این روضه است مصیبت است؛ اما کرامت است، علم غیب است، معجزه است، تنها ستون نبود. «فَإِنِّي أَرَى جَنَّتِي الْمَدِينَةَ تُكْفَنُ»؛ [16] عذاب مثل اینکه دارد می‌آید، من می‌بینم دو طرف مدینه دارد می‌لرزد. این کجا و آن کجا! ؟

غرض این است که ما یک وقتی از روز را صرف همین حرف‌ها کنیم؛ یک وقتی از روز را هم صرف گریه کردن و اینها.

[1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 246-252.

[2] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 251.

[3] بقره/سوره 2، آیه 226.

[4] بقره/سوره 2، آیه 230.

[5] بقره/سوره 2، آیه 229.

- [6] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 5، ص 455-456.
- [7] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 44، أبواب ابواب المتعة، باب 18، ح 3، ط آل البيت.
- [8] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 77، أبواب ابواب المتعة، باب 43، ح 1، ط آل البيت.
- [9] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 5، ص 451.
- [10] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 77-78، أبواب ابواب المتعة، باب 43، ح 2، ط آل البيت.
- [11] الكافي - ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 7، ص 449.
- [12] ليل/سوره 92، آيه 1.
- [13] نجم/سوره 53، آيه 1.
- [14] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 22، ص 343، أبواب ابواب الايلاء، باب 3، ح 1، ط آل البيت.
- [15] عوالي اللئالي، محمد بن علي بن ابراهيم ابن ابي جمهور الأحسائي، ج 1، ص 244.
- [16] الاختصاص، الشيخ المفيد، ج 1، ص 186.